[پگاه حوزه](http://www.hawzah.net/fa/magazine/numberlist/6436) [اسفند 1382 - شماره 18](http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/6436/7085/0)

**نقد مقاله لباس روحانیت**

|  |
| --- |
| هفته نامه پگاه در باور نگارنده، همواره وزین و عالمانه تجلی داشته و دارد. از این رو از خوانندگان مقطعی و به حسب موضوع این مجله هستم. در روز 25/11/82 شماره 17 (ویژه نامه) این مجله به دستم رسید؛ با علاقه آن را ورق زدم و چون به مقاله «لباس روحانیت، چراها و بایدها» رسیدم، با دقت بیشتری آن را از نظر گذراندم؛ اما آنچه سبب دست به قلم شدن این جانب شد، عبارت توهین آمیز «پدیده دوزیستی» بود.  این عبارت را گاه ما طلبه ها به شوخی، به برخی رفقای فاضل و نویسنده و پرکار حوزوی که به فرمایش نویسنده «دوزیست» و به قول ما «دو لباسه» بودند می گفتیم، ولی هرگز انتظار نمی رفت که آشکارا در مجله ای وزین، چنین تعبیر ناشایستی به کار برده شود. به هر حال، به انتظار اینکه نویسنده از عهده چنین تیتری بر آمده، با دقت شرح آن را مطالعه کردم، ولی نه تنها آن را عالمانه نیافتم که منصفانه نیز نیافتم. این بود که به دلیل هتک حرمت این عزیزان، بر خورد وظیفه دانستم، به دفاع برخیزم و پاسخی عالمانه تر از متن نویسنده ارائه کنم، با این امید که مجله یاد شده نیز همراهی نموده و برای جبران این توهین آشکار، به انعکاس آن اقدام نماید.  تنها مطلبی که مانع کار بود، مسئله حدیث نفس نگارنده بود که این فکر را القا می کرد که نکند خدا از متن نویسنده خشنود باشد و از نقد ما ناخشنود، و برای این وسوسه دلیل هایی نیز مبهم می بافت، تا اینکه راه نجات را در استخاره دیدم، لذا مخلصانه به قرآن کریم متوسط شدم و به آیه «و بالحق انزلناه و بالحق نزل و ما ارسلناک الّا مبشراً و نذیراً»(اسراء، 105)، به چنین کاری اجازت یافتم.  از آنجا که مقاله مورد بحث کمی تا قسمتی مفصل است و نقد آن خود برابر همان یا پر حجم تر می شود، تنها به گوشه ای که به همان «دوزیستان» مربوط است، بسنده می کنم و پیش از آن چند نکته را به عرض می رسانم:  1. یکی از ضروری ترین مقدمات تحریر چنین مقاله ای، تحقیق میدانی است و اساسا در این رابطه هرگونه اظهارنظری بدون تحقیق علمی میدانی، ابتر و غیرقابل قبول است و صرفا با تئوریزه کردن آن از راه گشت و گذار در قفسه های کتاب و استخراج از رایانه و مانند آنها، هیچ ثمره مفیدی به دست نمی آید و چنان که هر خواننده ای اذعان می کند، مقاله موردنظر از پشتوانه تحقیقات میدانی خالی است که این به معنای ناقص بودن و یا غیرقابل قبول بودن آن است.  2. یک نویسنده گاه در راه اثبات دیدگاه خویش قلم می زند، چنین نویسنده ای اگر به دلایل مورد نظر خویش علاقه نشان دهد و تنها از آنها یاد کند، حرجی بر او نیست، ولی در نوشته ای که نویسنده در پی نقد دیدگاه های مخالف است، انصاف این است که همه جانبه وارد میدان شود.  نقل است که یکی از فقهای بنام، وقتی می خواست درباره طهارت آب چاهی که میته در آن می افتد، تحقیق کند، چاه آب خانه خویش را پر کرد که نکند تحت تأثیر آن به نظر صواب نرسد؛ با تأسّی از چنین شیوه صحیحی، نویسنده باید خود را در جایگاه دیگران قرار دهد و آنگاه با نگاهی منتقدانه وارد معرکه شود. مقاله مورد نظر، از این امتیاز نیز بی بهره است و چهره ای یکسونگرانه دارد؛ گویی به وی گفته اند که می خواهیم برای تأیید فلان مطلب، مقاله ای ارائه کنیم و شما زحمت آن را بکشید!  البته این برداشت بنده است و چه بسا در برداشت خود به خطا رفته باشم.  3. نویسنده خوب بود با دقتی مضاعف، مقاله خویش را بازخوانی می کرد تا حدیث «ان الله یبغض شهره اللباس، الشهره خیرها و شرّها فی النار» را یا نمی آورد و یا آن را عالمانه تحلیل می کرد. چون «النار» را می توان بر وجوهی حمل کرد.  4. یک نکته روانی و بسیار مهم این است که دفاع نکردن از دفاع ضعیف و رخنه پذیر بهتر است؛ اگر قرار است از لباس روحانیت دفاع شود، باید مردانه دفاع شود؛ آن چنان که هیچ راه مفرّی برای مخاطب قرار داده نشود، مگر اینکه نشریه پگاه به اندازه جایگاه خطابه و مخاطب تنزل کرده باشند.  5. در یک مقاله علمی و تحلیلی، اگر مسئله ای مطرح شود، نباید سرسری از آن گذشت؛ چنان که نمونه های این گونه روند را مشاهده می کنیم. این مسئله در مورد شبهات بسیار جدی تر است و انعکاسی بسیار وسیع تر دارد. (بنگرید: شبهه اصالت، مانع ارتباط تغییر معنای غاد و رکود نیروهای حوزوی).  6. محقق محترم به این پرسش مهم نیز پاسخ نداده و اساسا آن را مطرح نکرده که باید بیشترین بهره را از نیروهای حوزوی گرفت؛ چرا که نتیجه سخنان وی، محدود شدن لباس به درصد کمی از حوزویان است و این یعنی هدر رفتن بخش بزرگی از آنان؛ آیا نباید با برنامه ای دقیق و حساب شده و به روز از همه نیروها استفاده کرد؟  دیگر اینکه با توجه به تغییر جدی و سریع راهکارهای تبلیغی و ترقی فوق تصور وسایل ارتباط جمعی، به ویژه رایانه، آیا نباید این مطلب را در شیوه های تبلیغ دین لحاظ کرد؟  باید اذعان کرد که لباس، تنها برای بخش ها و شیوه های خاصی از تبلیغ، نقش مهم و حساس خود را ارائه می کند به ویژه با عدم تفکیک خوب از بد و عالم از ناعالم!  آیا صحیح است که طلبه ای را که می تواند در شرایط خاصی، کارکردهای مهم تبلیغی به شکل رویارویی داشته باشد و از سوی دیگر نمی تواند لباس روحانیت را لباس زندگی معمولی خویش قرار دهد، از صحنه تبلیغ دور سازیم؟ (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل تفصیل بحث و زوایای آن بماند تا در جای خویش کاویده شود).  اما داستان دوزیستان  ایشان می نویسد:  «تغییر لباس و پدیده دوزیستی که بدون شک در میان مردم پدیده ای غیرمتعارف، سبک و عجیب تلقی می شود، احتمالاً ناشی از یکی از این عوامل است:  1. طلبه از داشتن این لباس احساس سرشکستگی و کوچکی می کند و از ابراز هویت خود، لااقل در محیط خاص شرم یا بیم دارد؛ چنین کسی که تکلیف خود را با موقعیت صنفی خویش روشن نکرده و به روش زندگی خود ایمان ندارد، بهتر بود از اول این لباس را نمی پوشید و از این پس نیز تا تعیین تکلیف نهایی به این لباس درنیاید».  خوانندگان گرامی، خود حدیث مفصل را ناگفته از چهره آمرانه، خطابی، احساسی و تعصبی این نوشتار در می یابند! در قسمت اول که از جیب مردم بیچاره مایه می گذارد و بدون هیچ دلیلی و احتمالاً با برداشت از مردم اطراف خود(؟)، به چنین نتیجه درخشانی می رسد!  این جانب در پاسخ این سخن عرض می کنم که اولاً مردم وقتی چیزی را به کراّت و مراّت ببینند، عادت می کنند و بهترین دلیل آن برخی از همین دوزیستان هستند که همکاران قدیمی آنها، با لباس و بی لباس به آنها اقتدا می کنند! شکل رفتار همسایگان و آشنایان و کسبه نیز تقریبا این چنین است؛ البته ممکن است بنده در برداشت خود اشتباه کرده باشم و مردم نیز برخلاف ظاهرشان و در دل، آنها را افرادی حقیر درنظر آورند، خدا می داند و بس!  ذیل گفتار ایشان نیز به پاک کردن صورت مسئله شبیه است تا ارائه راه حل منطقی؛ اگر قرار باشد با کسی که به فرض از سرشرم و حیا و پشیمانی به این کار روی آورده، با چوب و چماق برخود کنیم، آیا به وظیفه اسلامی خویش عمل کرده ایم؟ پس ای جوانان طلبه! مبادا لباس بپوشید، زیرا یک وقت ناچار می شوید از این لباس به درآیید، تنها راه خودکشی است!  بهتر نبود ما راه حل منطقی ارائه می کردیم تا جوانان با خیال آسوده به این لباس درآیند و چنانچه از سر ضرورت مجبور به کنار گذاشتن آن بشوند، هیچ عیبی بر آنان نباشد؟  نویسنده محترم در بند دوم آورده است:  «طلبه در شرایط خاص زمانی و مکانی، ضرورتی در پوشیدن این لباس نمی بیند؛ این شخص باید بداند که ضرورت پوشیدن این لباس از فواید آن جدا نیست و به یک معنا، هیچ وجوب یا ضرورتی برای پوشیدن لباس وجود ندارد، هرچه هست فواید بی شمار و آثار مثبتِ فراوان این لباس است که در افزایش بازده فعالیت نهاد روحانیت، به آستانه ضرورت می رسد و به این معنا، ضرورت لباس منحصر به شرایط خاص نیست و اگر اضافه کنیم که تغییر لباس موجب وهن جایگاه روحانی در نگاه مردم و اتهام به تلوّن و منفعت جویی می شود، این ضرورت پررنگ تر و برجسته تر خواهد شد».  این پاسخ آن قدر ضعیف و سبک مایه است که انسان نمی داند به آن پاسخ بدهد یا سکوت اختیار کند! احتمالاً نویسنده محترم از کارکردهای وسیع رایانه و شبکه های اتصالی بی خبر هستند و یا به دلایلی نمی تواند چند سال آن طرف تر را حدس زند. مبلغ ده سال پیش یا پنج سال پیش و یا حتی سه سال پیش که برای تبلیغ مجبور بود خود راهی شود، اینک به راحتی و در گوشه ای ساکت و آرام و دور از انظار مردم، مطالبش را از راه های شبکه های ارتباطی مانند اینترنت و... به بازار و مجال های فرهنگی و حتی به حلقوم مخاطبانش فرو می کند و با افرادی که اصلاً با آنها آشنایی ندارد، مکاتبه می نماید و... .  نویسنده در بند سوم آورده است:  «طلبه ای برای انجام برخی کارها، احساس محدودیت می کند و با تغییر لباس، می خواهد آزادتر و راحت تر باشد؛ این عامل نیز دلیل موجهی برای تغییر لباس نیست، زیرا اگر چنین بود، از اول نباید این لباس انتخاب می شد. انتخاب این لباس، از ابتدا به معنی پذیرش بعضی از محدودیت ها برای انجام یک رسالت بزرگ است و تحمل این محدودیت ها نیز قدمی در پیشبرد اهداف دین به شمار می رود.  اظهار نظر مردم در مقابل این پدیده بسیار متفاوت است، قشر جوان جامعه که بیشترین آمادگی را برای شکستن قالب های متعارف از خود نشان می دهد، از تغییر لباس روحانی چندان بر نمی آشوبد و چه بسا آن را اقدامی جالب توجه، جدید و شجاعانه ارزیابی می کند، اما توده جمعیت غیرجوان آن را به معنی تلوّن، تزلزل شخصیت، راحت طلبی، عدم پایبندی به لوازم روحانیت و... تفسیر می کند».  این بند نیز تکرار بند اول، البته با رویکردی دیگر است؛ بازهم چوب و چماق و امر و نهی بلندمنشانه! از اول باید فکر می کردی و اینک هیچ راهی نیست! حل یک مشکل به این صورت، شاید بدترین راهی باشد که می توان فرض کرد. پاسخ صحیح به این مسئله، تنها با تحقیق میدانی میسور است؛ یعنی تا چنین تحقیقی با آمارهای دقیق و معقول ارائه نشود، نمی توان به نتیجه ای مشخص دست یافت، ولی نادرستی یک مطلب کاملاً روش است و آن بستن راه بازگشت بر یک روحانی از تصمیم احیانا نادرست خویش است؛ چرا که به تباه شدن او و وارد شدن ضربه ای به پیکره جامعه روحانیت می انجامد.  بند سوم، حاوی نکته ای جالب است و آن نظر مثبت جوانان به این قضیه است؛ من از نویسنده محترم می پرسم که آیا شما و یا هرکس دیگری می تواند تغییر زبان، لباس و فرهنگ یک جامعه بزرگ یا کوچک را متوقف کند؟ همین لباس روحانی پنجاه سال پیش و کمی عقب تر به این شکل بوده است؛ مانند کت و شلوار امروز مردم که وقتی مرسوم شد، در برابر موضع گیری بزرگسالان قرار نگرفت. آیا شما می توانید یک پیرمرد هشتاد ساله را مجبور کنید که لباس جوانی اش را بپوشد؟  خلاصه اینکه قسمت آخر بند سوم ناخواسته ضد آن چیزی از آب درآمد که نویسنده در پی آن بود و به قول معروف از باب «الغریق یتشبث کل حشیش» طرح گردیده بود.  تا اینجا نقد گفتار صاحب مقاله بود. اینکه این پرسش را مطرح می سازیم که آیا نمی توان فرض های دیگری مطرح کرد؛ برای مثال نمی توان فرض کرد که شرایط پوشیدن لباس روحانیت در گذشته، بسی سهل تر از امروزه بوده است و چون روحانی ای که مثلاً پانزده سال پیش شرایط را در خود فراهم می دید و اینک خود را فاقد شرایط می بیند، با روی آوردن به دو لباسه بودن، از پیامدهای ناپسند احتمالی پیش گیری می کند، آیا این کار اشکالی دارد؟  احتمال دیگر اینکه روحانی احساس می کند که بدون لباس، گاه بهتر می تواند برای تبلیغ موفق باشد؛ این جانب نمونه هایی در این باب سراغ دارد که برای پرهیز از تطویل بحث، از ارائه آنها خودداری می کند.  احتمال سومی نیز وجود دارد و هرچند محدود است، ولی نباید آن را نادیده گرفته شود؛ برای مثال اگر طلبه ای پس از ده سال در کسوت روحانی بودن، با بیماری فراموشی روبه رو شود، آیا نباید به راحتی از لباس جدا شود و هر زمان بهبود یافت، بار دیگر به لباس درآید؟ در شرایط فعلی آیا در آوردن لباس برای چنین فردی که هیچ گناهی مرتکب نشده، او را به بیماری روانی دچار نمی کند؟  این بحث را ناپخته رها می کنم و به سخن بزرگی اشاره می نمایم که در همان شماره و در کنار همان سخنان، البته چند صفحه پیش تر، چاپ شده است؛ ایشان آیت الله میرمحمدی است که در پاسخ به پرسشی در رابطه با تلبس به لباس روحانیت، می فرماید:  «نظر من این است که وقتی طلبه به جایی رسید که مردم از آن متوقع شدند و می خواهند مسائل فقهی یا سایر مسائل را از او بپرسند، می تواند عمامه بگذارد؛ حال نمی خواهم بگویم که لازم است، این مسئله به شرایط محیط وابسته است، ولی پیش از آنکه به این مقطع برسد، خوب نیست عمامه بگذارد. عمامه خود علامت علم و طلبگی است؛ حالا اگر مسئله ای را بپرسند و در جواب بماند، برای حوزه بسیار بد است.  بنابراین، عمامه گذاری را تا بخشی از تحصیل کامل نشود، لازم نمی دانم و بعد هم مختار است، ولی اگر به این تاج متوجه شود، بسیار خوب است و مردم از وی استفاده می کنند».  در پایان چند تذکر را مطرح می کنم که تحقیق آنها به مجالی وسیع نیاز دارد و در این مجال اندک تنها به اشاره هایی بسنده می کنم:  1. لباس روحانیت باید نماد یک کارشناس دین باشد؛ یعنی مردم وقتی شخص را در لباس روحانیت دیدند، بلافاصله بفهمند که این آقا دکترای دین شناسی دارد و تنها در این صورت است که آبروی طلاب حفظ می شود و لباس ارزش فوق العاده می یابد؛ این مسئله از زوایای مختلفی قابل بررسی است و نتایج مفیدی در بردارد و راه های عملی و ضمانت اجرایی گوناگونی نیز قابل تصور و اجرا است که از طرح دوباره آنها خودداری می شود.  2. آنچه در بند اول آمد برای کسانی است که می توانند از پوشیدن دائمی لباس بهره مند باشند و دیگران تنها در شرایط تبلیغی و با کسب اجازه از شورا، بر چنین اقدامی مجاز می شوند و البته از حمایت های مادی و معنوی نیز برخوردار (تشویقی).  3. به نظر این جانب، برای ارتباط دو نسل (با فرض بندهای پیشین)، تنها راه رواج آرام و آبرومندانه دو لباس بودن و به قول نویسنده «دوزیستی» است؛ به باور نگارنده این امر به سهولت جای خود را باز می کند و بهترین ترفند و وسیله برای رویارویی با شرایط جامعه امروزی است.  4. باید تلاش کنیم که به هیچ روی بین طلاب مستعد و دانش پژوه بی لباس و طلاب با لباس فاصله نیفتد که این امر پیامدهای شومی در پی دارد. حق نیز این مسئله را تأیید می کند، زیرا با توجه به روش های تبلیغی کنونی، باید روحانی را در انتخاب شیوه تبلیغ آزاد گذاشت؛ بنابراین، در مسائلی که شامل همه راه ها می شود (مانند مدرک تحصیلی، میزان پرداخت شهریه و جز اینها)، باید به حقوق همه آنها توجه داشت.  5. اگر این جانب مسئول مدارج علمی و یا مسئول کمیته های تخصصی بودم، به حتم موضوع آسیب شناسی لباس روحانیت را با عنوان های مختلف و مناسب، موضوع پایان نامه های دکتری و کارشناسی ارشد (سطح چهار و سه) قرار می دادم تا با تلاش های پژوهشگران زیر نظر استادان مجرب و کارآزموده و تحقیق وسیع میدانی و کتابخانه ای، همراه با تحلیل های درخور و پیشنهادهای سازنده، راهکارهای عملی و به روز ارائه شود و به نتیجه برسد. |